

گنجینه خواف (مجموعه درس‌ها و یادداشت‌های روزانه شهید حسن مدرس)
چاپ سوم، به کوشش دکتر نصرالله صالحی، انتشارات طهوری، ۱۳۹۱، ۳۱۲ صفحه

حسین رفیعی

مقدمه

۱- مدرس کیست؟

تولد: ۱۲۸۸ قمری (۱۲۴۷ شمسی) در روستای سرابه کچوی اردستان
رفتن به مکتب: ۱۲۹۵ قمری (۱۲۵۴ شمسی) در شهرضای اصفهان
حوزه علمیه اصفهان: ۱۳۰۳ قمری (۱۲۶۲ شمسی)
حوزه علمیه نجف: ۱۳۱۶ قمری (۱۲۷۵ شمسی)
بازگشت از نجف به اصفهان: ۱۳۲۳ قمری (۱۲۸۲ شمسی)
منتخب علمای نجف برای نظارت بر قوانین دوره دوم مجلس شورای ملی و عزیمت به تهران: ۱۳۲۸ قمری (۱۲۸۷ شمسی)
نماینده مردم تهران در دوره سوم مجلس شورای ملی: ۱۳۳۲ قمری (۱۲۹۱ شمسی)
در اعتراض به تهدید روس‌ها به اشغال تهران با جمعی از رجال به قم، اصفهان و کرمانشاه مهاجرت کرد: ۱۳۳۴ قمری (۱۲۹۳ شمسی)
مهاجرت به ترکیه (عثمانی) و ملاقات با سلطان محمد پنجم: ۱۳۳۵ قمری (۱۲۹۴ شمسی)
بازگشت به ایران: ۱۲۹۵ شمسی
مخالفت شدید با قرارداد ۱۹۱۹ و وثوق‌الدوله: ۱۲۹۸ شمسی
بازداشت دوماهه پس از کودتا: ۱۲۹۹ شمسی
منتخب مجلس چهارم: ۱۳۰۰ شمسی
رهبری اکثریت مجلس چهارم از تهران: ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۲ شمسی
منتخب مجلس پنجم از تهران: فروردین ۱۳۰۳ شمسی
تشویق احمدشاه به بازگشت از اروپا به تهران: ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۴ شمسی
تولیت مدرسه سپهسالار: ۱۳۰۴ شمسی
کوشش برای جایگزینی ولیعهد (محمدحسن میرزا) به جای احمدشاه: ۱۳۰۴ شمسی
خروج اعتراضی از جلسه مجلس شورای ملی به دلیل ندادن اجازه صحبت به او در مخالفت با تغییر سلطنت: ۹ آبان ۱۳۰۴
منتخب مجلس ششم از تهران: ۱۳۰۵ شمسی
کوشش برای تفسیری جامع از قرآن در مدرسه سپهسالار توسط جمعی از علما: ۱۳۰۵ شمسی
ترور توسط عمال رضاشاه: ۷ آبان ۱۳۰۵ شمسی

مانعت رضاشاه در راه یافتن به مجلس هفتم: ۱۳۰۷ شمسی

تبعید و زندانی در خواف: ۱۶ مهر ۱۳۰۷ شمسی

انتقال به کاشمر: ۲۲ مهر ۱۳۱۶ شمسی

شهادت توسط عمال رضاشاه: ۱۰ آذر ۱۳۱۶ شمسی

سال‌شمار مهمترین وقایع زندگی مدرس ذکر شد. بدون تردید مدرس، از انقلاب مشروطیت ۱۲۸۵ تا ۱۳۰۷ شمسی که به تبعید، زندان و حصر منتهی به شهادت دچار شد، یعنی در یک دوره ۲۲ ساله و در دوران پرتلاطم تاریخ سیاسی ایران، مهمترین، هوشیارترین، زیرک‌ترین و شجاع‌ترین شخصیت سیاسی ایران بوده است. او به قول خودش، ۲۰ سال در اصفهان و نجف تحصیل علوم دینی کرده و ۲۰ سال در اصفهان و تهران، تدریس این علوم را به‌عهده داشته است. (گنجینه خواف، ص ۹۷)

او، ازسوی علمای تراز اول نجف جزو پنج فقیه ناظر بر مصوبات مجلس شورای ملی که در قانون اساسی مشروطیت آمده بود، در دوره دوم مجلس انتخاب و از اصفهان به تهران آمد و عملاً وارد سیاست شد. وی در دوران فعالیت عملی - سیاسی خود، با درک درست از واقعیت‌ها، پیش‌بینی‌های پیامبرگونه‌ای کرد که به تحقق پیوستند. از جمله:

- در توقف نسبتاً کوتاهی که در عثمانی داشت و با سلطان محمد پنجم، پادشاه عثمانی و رئیس‌الوزرای او ملاقات کرد؛ فروپاشی امپراتوری عثمانی را پیش‌بینی کرد و به رئیس‌الوزرا و پادشاه تذکر داد. (ص ۶۹)

- دیکتاتوری نهفته در رضاخان که بسیاری از علمای دینی و روشنفکران مگلا را فریب داده بود، تشخیص داد و به همین دلیل با نخست‌وزیری او که توسط مجلس شورای ملی کنترل شود، موافق و با پادشاهی او مخالف بود. بلایی که تا ۱۳۵۷ دامن ایران را گرفت. او جان خود را بر سر این تشخیص و اعلام گذاشت.

- او تفسیری روزآمد از قرآن را لازم می‌دانست و به همین دلیل، زمانی که تولیت مدرسه سپهسالار به او واگذار شد از علمای خوشفکر تهران برای خلق این تفسیر دعوت کرد که با تبعید، زندانی، حصر و شهادت او به نتیجه نرسید. (ص ۴۹)

- مخالفت شدیدی با قرارداد ۱۹۱۹ و وثوق‌الدوله کرد که ایران را به انگلیس فروخته بود.

اطلاعات ما از تبعید، زندان، حصر و شهادت مدرس

متأسفانه، کتاب حاضر که با زحمات ارزنده جناب دکتر صالحی فراهم شده و به‌طور اتفاقی کشف شده است، بخش بسیار کوچکی از این دوران ۹ ساله و یک ماه و ۲۴ روز را تصویر کرده است. آیا در یک مدت کوتاه که مدرس قلم و کاغذ و زندانبانانی انسان در اختیار داشته، توانسته این اثر را خلق کند و بقیه زمان زندان و حصر نتوانسته چیزی بنویسد؟ آیا آثار دیگری هم داشته که هنوز کشف نشده یا از بین رفته‌اند؟ نمی‌دانیم. دوران فعالیت سیاسی مدرس تقریباً به خوبی نقل شده (مانند ملک‌الشعراى بهار؛ مدرس یا بزرگترین مرد فداکار، عبدالعلی باقی؛ مجاهدی شکست‌ناپذیر، انتشارات تفکر، تهران

۱۳۷۰ و علی مدرسی، نوه مدرس؛ مدرس شهید، نابغه ملی ایران، نشر هواداران، تهران ۱۳۷۴ و دهها مقاله و اثر دیگر) ولی تاریخ و عوالم و روحیات دوران تبعید، زندان، حصر و شهادت مدرس هنوز ناشناخته است و به همین دلیل کتاب «گنجینه خواف» با همین مختصر اطلاعات برای نسل کنونی ایران، می‌تواند بسیار آموزنده باشد.

متأسفانه به دلیل بینش ضعیف تحلیل تاریخی عموم، کمتر به دنبال جست‌وجو در این نوع وقایع هستیم و اگر هم چیزی به دست ما رسیده؛ تصادفی، اتفاقی یا از روی ذوق و کنجکاوی فردی بوده است. چگونگی کشف این کتاب هم، این‌گونه بوده است. خانم دکتر شیرین بیانی، استاد محترم دانشگاه تهران، (نوه مرحوم دکتر مهدی ملک‌زاده و نتیجه زنده‌یاد ملک‌المکلمین) در میان اسناد مربوط به پدربزرگ خود پاکتی را می‌یابد که روی آن نوشته شده بود: «یادداشت‌های مربوط به مدرس» و آن را در سال ۱۳۸۱ به آقای دکتر صالحی می‌دهند تا کندوکاو کنند و دکتر صالحی آن را در سال ۱۳۸۵ به چاپ می‌رساند. مرحوم مدرس این یادداشت‌ها را در دوران حصر و تبعید به یکی از مراقبان خود می‌دهد و او پس از سال‌ها، آن را به دکتر ملک‌زاده می‌فروشد یا واگذار می‌کند و اگر سرکارخانم دکتر بیانی، خود اهل تحقیق و کتاب نبود، چه‌بسا که نابود می‌شد و همین مختصر هم به دست ما نمی‌رسید.

مدرس در تبعید، زندان، حصر و شهادت

کتاب «گنجینه خواف» عمدتاً از سه بخش تشکیل شده است:

بخش اول - از صفحه یک تا ۵۲ که توضیحات آقای دکتر صالحی است. در این بخش آقای دکتر صالحی سعی کرده به‌عنوان مقدمه، نکات مهم مربوط به شرایط حبس و حصر مدرس را تأکید کند و آن را برای خواننده مشخص کرده و تا حدودی کار خواننده را ساده کند.

بخش دوم - از صفحه ۵۵ تا ۹۳ که شرایط حبس و حصر از زبان مدرس آمده است.

بخش سوم - از صفحه ۹۷ تا ۲۳۵ بحث‌های کلامی و فلسفی مدرس است که طی ۱۲۰ درس (سه بخش و هر یک ۴۰ درس تحریر شده است) و در واقع «گنجینه خواف» این ۱۲۰ درس است که در سه دفتر و هر دفتر با یک مقدمه و ۴۰ درس و یک خاتمه و در هفت ماه بیان شده‌اند.

نگارنده صلاحیت قضاوت در مورد این سه دفتر را که عمدتاً بحث‌های فلسفی، کلامی و عرفانی است ندارد و متخصصان فن باید ضمیر این فرد سیاس‌فهم و روشن‌بین را در خلال بحث‌های کلامی و فلسفی او بکاوند و کشف کنند. گرچه برخی از اهل فن از جمله آقایان رضا استادی و ابوالفضل شکوری گفته‌اند که شخصیت علمی - مذهبی او در سایه شخصیت سیاسی وی مغفول مانده است. (ص ۱۴) آنچه من به آن خواهم پرداخت بخش مربوط به شرایط حبس، حصر و تبعید از زبان اوست.

خشونت استبداد و سکوت رجال و مراجع تقلید

رضاخان در ۱۳۰۴ پادشاه می‌شود و مدرس تا چند ماه پیش از تبعید و زندان و حصر، نماینده مجلس بوده است. او یکی از رجال سرشناس و مورد وثوق اقشار متوسط و روحانی جامعه بوده است، ولی

رضاشاه ضمن جلوگیری از انتخاب‌شدن او در مجلس هفتم (۱۳۰۷)، او را وقیحانه به تبعید، زندان و حصر می‌فرستد و هیچ‌کس اعتراض نمی‌کند.

عمق فاجعه وقتی است که دکتر محمدحسین مدرس، خواهرزاده مدرس، پنج ماه پس از حبس و تبعید مدرس برای دیدار او به خواف رفت و موفق به دیدار او نشد. (ص ۳۵)

وی در خاطراتش ماجرای تلاش خود برای آزادی مدرس را چنین توضیح می‌دهد:

«حدود سه ماه و اندی در مشهد ماندم و از مشاهیر علمای مشهد مانند مرحوم آقای شیخ محمد آقازاده و شیخ مرتضی آشتیانی تقاضا در اقدام به استخلاص ایشان می‌نمودم و نتیجه‌ای حاصل نشد... در ادامه به قم رفته از آیت‌الله حاج‌شیخ عبدالکریم حائری استمداد نمودم... ایشان با جواب‌های آشفته و دلخراش خود، سخت‌آزدگی روحم را فراهم نمود، مثلاً اظهار داشت شهربانی برای مدرس ماهانه ۱۵۰ ریال اعتبار خرج منظور نموده، به او بد نمی‌گذرد.» (ص ۳۶، به نقل از ص ۳۳۰ و ۳۳۱ کتاب مرد روزگاران)

شگفت این است که رضاخان به کمک بیشتر روحانیون بانفوذ، رضاشاه شد و حالا آن‌چنان جرأت پیدا کرده که برجسته‌ترین روحانی سیاسی - پارلمانی را وحشیانه به تبعید، زندان و حصر می‌اندازد و تمام حوزه‌های مشهد، قم و نجف سکوت - یعنی حمایت - می‌کنند! و بنیانگذار حوزه علمیه قم، ۱۵۰ ریال اعتبار ماهانه خرج او را دلیل خوش‌گذشتن بر او می‌داند.

نکته دیگر این است که چرا دوستان مدرس و همکاران او در مجلس مانند ملک‌الشعراى بهار، مصدق، علاء و... اقدامی نکردند؟!

به همین دلیل است که مدرس برای احراز مناصب کشوری برای دو گروه: «پیشروان مذهبی» و «کارکنان ادارات» شرایطی قائل می‌شود و در پایان می‌نویسد: «هر دو گروه این دو صنف - رجال سیاسی و مذهبی - فاقد شرایط شدند، هرکس صبح زودتر بیدار شد و علم برافراشت آنها تابع خواهند بود.» (ص ۳۴)

از دید مدرس، سکوت این دو گروه در این ظلم آشکار به مدرس، فقدان شرایط احراز آنهاست و چون رضاشاه زودتر علم برافراشته، همه نوکر یا مرعوب او شده‌اند.

بر مدرس در حبس، حصر و تبعید چه گذشت؟

مدرس را به «خواف» نزدیک مرز افغانستان که در ۸۵ سال پیش بسیار عقب‌افتاده، دور از مرکز و نقطه‌ای بن‌بست بوده است تبعید و زندانی کرده‌اند و چند روز پیش از شهادت او را به کاشمر منتقل می‌کنند که آنجا هم نقطه‌ای دور، بن‌بست و دور از مرکز بوده است. حال بینیم در دوران حبس، زندان و حصر بر او چه گذشته است؟ آیا مراجع تقلید و بنیانگذار حوزه علمیه قم راست می‌گید یا مدرس؟

۱- استیصال همسر و تقاضای طلاق یا نفقه

مدرس می‌نویسد: «در تاریخ ۹ اسفند ناصر قلی‌خان - زندانبان - اظهار داشت مطابق مکتوب واصله، عیال شما در تهران اظهار داشته یا نفقه به من دهند یا طلاق و نیز اجازه داده شده برای این بار به شما لوازم التحریر جهت نوشتن وکالتنامه و غیره داده شود. گرچه روز اولی که مرا وارد - خواف - کردند در

اول کاغذی که نوشتم اطلاع دادم که اگر خود او میل دارد او را رها کنند تا یک بنده خدا به واسطه گرفتاری من، گرفتار نباشد. گویا آن بیچاره اساساً میل به رهایی نداشته و به واسطه طول سفر - زندان، تبعید و حصر - بیچاره تر شده است. در هر صورت وکالتنامه برای فرزند خود آقا سیدعبدالباقی فرستادم که او را رها و آسوده نمایند. این است یکی از مضرات حبس و تبعید در مملکت اسلامی که از گرفتاری یک نفر مقصر یا غیرمقصر، دیگری یا جمعی سیاه روزگار می‌شوند.» (ص ۷۸)

این نه استیصال همسر مدرس که استیصال کل اپوزیسیون رضاخان، ارادتمندان مدرس، همکاران سابق او در مجلس و دوستان و از همه بیشتر روحانیون و مراجع تقلید آن زمان بوده است که نتوانسته‌اند برای همسر درمانده او نفقه‌ای فراهم کنند.

سلول انفرادی مدرس

مدرس در یادداشت دوشنبه ۲۱ بهمن ۱۳۰۸ که دستور سختگیری نسبت به او آمده است می‌نویسد: «منزل مرا که با مأموران مراقبم تقریباً یکی بود جدا کردند و دالانچه‌ای که تقریباً دو ذرع و چهار یک - دو متر و سی سانتیمتر - در یک ذرع و چهار یک - یک متر و سی سانتیمتر - بود گلیمچه‌ای تقریباً دو ذرع در یک ذرع انداخته با پوستین نیمداری که داشتم در آنجا منزل کردم و اغلب اوقات در آن دالانچه باز نبود. در امور زندگی هم فقط اسم نان و آبی برده می‌شد...»

وی خطاب به مأموران می‌گوید: «دیگر اینکه معاش مرا که روزی پنج قران بود دو دانه نان قرار داده‌اید که نیم قران است، خیلی بی‌مناسبت است عشر کردن؛ اگر زیادتر ممکن نیست خوب است مقرر کنید همان نیم قران را در اختیار من گذارند، شاید روزی مقتضی شد که به مصرف غیر نان برسانم...» (ص ۵۷)

«نمی‌دانم حبس منفردی معنی‌اش این است؟ حبس معذب معنی‌اش این است؟ حبس تاریک معنی‌اش این است؟ حبسی که موجب تلف بشود معنی‌اش این است؟!... تقریباً یک‌سال است که سرم تراشیده نشده اگرچه گیسوان داشتن و پس از ۶۰ سال تأسی به بعضی اجداد کردن مانعی ندارد و فقط خلاف عادت و معتاد امثال ماهاست، اگر هم با این حال بمیرم و به همین کیفیت محشور شوم خودش نشانه و علامتی است... چیزی که در این مدت موجب تألم من می‌شد نماز کردن با تیمم بود در چند روز متصل. از بانی و منشأ آنچه بود چه عرض کنم. در هر صورت گرچه نزد خداوند وضو، تیمم و غسل یکی است ولی قطعاً شخص ملول می‌شود. خداوند اجر و صبر عطا کند.»

در دوره‌ای از زمان حبس، حصر و تبعید، مدرس دو نگهبان معتاد به شیره تریاک داشته است. آثار و عواقب روانی این دو مأمور شامل حال او می‌شود.

مدرس می‌نویسد: «این دو نفر هر دو صاحب یک مرض بودند. با هم مأنوس شده... عملیات خود را با یکدیگر از من مستور داشته. چند روزی بعد منزل مخصوص در دالان و راهرو مجلس را تدارک دیده، غالباً شب و روز آنجا بوده و خیلی نادراً به من سرکشی می‌کردند. در امورات و معیشت من هم حتی آب

و نان، بسا می‌شود که از موقع خود به تأخیر می‌افتاد... یک چیز جزئی محل احتیاج... غالباً بی‌نتیجه می‌ماند چون گرفتاری این دو نفر بیچاره مریض از جهت خرج و برج و وقت خیلی زیاد بود.» (ص ۶۲) «... در عرض دو ماه اسد - مرداد - و سنبله - شهریور- وضعیت آنها نسبت به من خیلی موجب تألم و تأسف گردید و این وضعیات مقارن بود با شدت گرمی هوا و بعضی اعمال شاقه‌ای که اشتغال داشتیم.» وقتی هم که مدرس به آنها به دلیل رفتارشان اعتراض می‌کند، عذر بدتر از گناه می‌آورند. از قلم مدرس بخوانیم:

«به من فهماندند (عذر بدتر از گناه) که این رفتارهای ما به جهت این بود که توجه شما به خداوند زیادتر شده موجبات خلاصی شما و ما فراهم شود. ولی چه فایده که این حرف یا حقیقی بود یا ساختگی. در نتیجه این مدت بعضی کسالت‌هایی که در مزاجم سابقه نداشت عارض گردید که فعلاً اثرات آنها باقی است تا بعدها چه شود.» (ص ۶۳)

در زمانی که هوا سرد می‌شود محل زندگی دو نفر نگهبان و مدرس در یک‌جا قرار می‌گیرد. مدرس این دوران سخت و تلخ را چنین توصیف می‌کند:

«من در گوشه اتاق و پهلوی بخاری نشسته مشغول کار خود بودم و آن دو نفر نیز در گوشه دیگر اتاق دراز کشیده و مشغول عملیات خود بودند - کشیدن شیره تریاک - این وضع ناگوار که در حقیقت هم آن بیچاره‌ها و هم من لابد بودیم، خیلی قلب مرا آزرده است.» (ص ۶۴)

مدرس از رفتار این مأموران معتاد که به دلیل «خماری» در روز کوزه آب و در شب لام چراغ را می‌شکسته‌اند و یا استکان چای را در حضور مدرس زمین می‌زده و می‌شکسته‌اند به تلخی یاد می‌کند و تلویحاً از گماردن چنین مأموران مریضی گلایه می‌کند. ولی می‌نویسد:

«سابق بر این هم معتقد بودم که کشیدن تریاک موجب کسر و نقص یکی از اعضا و یا قوای انسان بشود، حرام و از گناهان کبیره است... مسکرات هم حرام است... و همچنین چرس و بنگ که قوه دماغیه را موقتاً از حد اعتدال خارج می‌کند حرام است... خداوند توجه و نظر مرحمتی فرماید که این بلا از ایران مرتفع شود.» (ص ۶۵ و ۶۶)

مدرس در تفسیر و توضیح عبارت «الناس علی دین ملوکهم» توضیح و تعبیر مهمی را بیان می‌کند: «در اینجا ذکر دین به واسطه این است که مذهب فوق هر چیز و مخفی‌تر از هر چیزی است. هرگاه اشخاص در مذهب تبعیت اشخاص مقتدر را بنمایند در امورات عادی، شخصی، صنفی و نوعی به طریق اولی تبعیت خواهند کرد... تاریخ و مشهودات گواهی می‌دهد هر مملکتی و ملتی که شخص اول و سایر طبقات مقتدره آن از وزراء، امرا و مأمورین جزء و کل صاحب اخلاق و صفات حمیده ثابتی بودند روز به روز ترقی کرده و دایره اقتدارات خود را توسعه دادند و برعکس... اذا فَسَدَ الْعَالَمُ فَسَدَ الْعَالَمُ. داریوش گفت: ما گفته‌ایم در تمامی مملکت هرکس دروغ بگوید او را بکشند، چه دروغ اسباب فساد و خرابی ملک و ملت است... عمرم به آخر رسید. ملت ایران را متذکر می‌سازم که اگر حال بر این منوال بماند و

طبقات ارباب اقتدار به همین صفات و اخلاق حالیه که غالباً هستند من الباب الی المحراب باشند، پیش‌بینی می‌کنم که نه از تاک نشان ماند و نه از تاک نشان.» (ص ۶۷ و ۶۸)

چنان رفتار این دو مأمور معتاد عرصه را بر او تنگ می‌کند که شبی در مناجات می‌گوید:

«الهی من یک نفر شخص عادی بیش نیستم. من کجا و این همه ناملایمات کجا؟! انبیا و اولیا هم که محبوس شدند هیچ‌کدام ابتلا و مصاحبینی... مریض و بیچاره نداشتند.» (ص ۲۹)

مدرس گفت‌وگوی خود را با «طلعت پاشا» رئیس‌الوزرای عثمانی در سفر مهاجرت چنین می‌نویسد:

«به طلعت پاشا... تذکر دادم که این وضعیات شما قابل بقا و دوام نیست و چون طبقات ارباب اقتدار و مأمورین شما غالباً پایبند مذهب و اخلاق و صفات حمیده نیستند، منتظر انقراض قدرت خود باشید.» (ص ۶۹)

از هم پاشیدن خانواده

علاوه بر طلاق همسر که پیشتر ذکر شد. پس از مدتی در تبعید، حبس و حصر، مدرس پس از خواندن نامه پسر بزرگ خود، وضع خانواده را چنین توصیف می‌کند:

«بعد از آنی که کاغذ را خواندم، دیدم در حقیقت رشته زندگی و اجتماعی اولاد من از هم پاشیده است. پسر کوچک که آقا سیدعبدالباقی باشد که مشغول تحصیل طب بود گویا بعد از امتحان، او را وزارت معارف به جهت تکمیل تحصیلات به اروپا اعزام داشته، آقا سید اسماعیل که در ولایت مشغول زراعت بوده، چون زراعت او گرفتار آفت شده با عائله خود از سختی معیشت به تهران آمده، در غیبت من چون موجبات آسایش و زندگی از زراعت و غیره مختل شده بود، مستأصل شده، قسمتی از خانه را اجاره داده به قناعت و سختی گذران می‌کند... این است نتیجه حبس و تبعید که یک فامیل و جمعیت بی‌تقصیر مستأصل شده، کم‌کم نیست و نابود می‌شوند.» (ص ۸۰ و ۸۱)

در پاسخ نامه بعدی پسر بزرگ خود می‌نویسد:

«... از اوضاع بد و معاش که در تهران و اطراف آن از زراعت و غیره و نامساعدتی شرکا در زراعت و غیره نوشته بودند و در حقیقت سختی امور زندگانی خود با قریب به ۱۰ نفر عائله... نتیجه این شد که باید با عیالات از تهران قطع علاقه کرده به مسقط‌الرأس خود رفته، خانه تهران را چون به این آسانی به فروش رسانیدن مشکل است اجاره داده، از اثاثیه هر آنچه قابل فروش است فروخته به کلی، مثل پدر خود تهران را کان‌لم‌یکن فرض کرده به کلبه خرابه ده اصلی ساخته، تا اجل به موقع خود او را دریابد. از خداوند مسئلت می‌نمایم امورات من و اولاد سایر مسلمین را اصلاح فرماید.» (ص ۸۱)

علاوه بر مراجع، علما و روحانیون که مدرس را به فراموشی سپردند، رجل سیاسی هم‌عصر او هم چنین کرده‌اند. عین‌السلطنه در خاطرات سال ۱۳۱۰ خود می‌نویسد: «تاکنون هم معلوم نیست مدرس کجاست، زنده است یا مرده» (ص ۳۷) عین‌السلطنه، بی‌اطلاعی و بی‌تفاوتی خود را نسبت به ظلم روا شده بر مدرس، بر سر مردم ایران خراب می‌کند و تحلیلی روانشناسی از مردم می‌دهد: «بعدها، همین آدم - مدرس - را که در حقیقت مردم او را می‌پرستیدند، شب، آقای محمدخان درگاهی، رئیس نظمیه،

دستگیر و به گناباد تبعید کرد، از یک نفر اهالی طهران و اصفهان و سایر شهرها صدا درنیامد که مسجود و معبود ما را کجا بردید و چه بر سرش آوردید. ایرانی مقلد و مرعوب غلبه است.» (ص ۳۷)

ملک الشعراى بهار در کتاب خود - مدرس یا بزرگترین مرد فداکار - به نقل از «نوایی» مأمور ارشد نظمیه می‌نویسد:

«من به دیدن او به خواف رفتم. یک چشمش نابینا شده و موی سر و ریشش دراز و ژولیده و پشت او خمیده بود. به تهران گزارش دادم. امر کردند، سلمانی برود و سر و صورتش را اصلاح کند.» (ص ۲۵)

نظر مدرس درباره حبس

«اما حبس (معامله کردن با انسان مثل حیوان) در اسلام از مجازات‌های سخت است و موارد آن بسیار نادر... من خود که تا این تاریخ ۱۷ ماه است تقریباً ۲۰۰ فرسخ راه از محل اقامت خود تبعید و در یک محوطه مخروبه‌ای محبوس هم هستم... نمی‌دانم این مجازات‌های متعدده و مختلفه از روی چه تقصیری است که من نه در خود سراغ دارم و نه از کسی شنیده‌ام و نه کسی به من اظهار کرد... نادرشاه صدرالصدور را به جهت حق‌گویی شهید کرد و به مقصد هم نرسید، در موضوع تبعید و حبس من هم خواسته‌اند از نادرشاه تأسی کرده باشند.» (ص ۷۱ و ۷۲)

مدرس در جای دیگری می‌گوید:

«حبس به‌نفسه یکی از مجازات‌های بی‌فلسفه است» و آن را تقلید از کشورهای غربی می‌داند. (ص ۸۰)

عرفان مدرس

در شب تبعید مدرس از تهران به خواف، رئیس کل نظمیه «حرکات و حرف‌های خارج از نزاکت و انسانیت» می‌زند و به مدرس می‌گوید: «شما انگلیسی هستید!» (ص ۷۲)

تاریخ گواهی می‌دهد که مدرس یک انسان ملی و مذهبی بود و مرتباً بر ایران و اسلام تأکید داشته است. وی علت زندان، حصر و تبعید خود را عارفانه توجیه می‌کند:

«یکی از جهات این پیشامد (تبعید و حبس) از برای من فی‌الجمله دخالت من باشد در مجبورشدن حسن‌خان وثوق‌الدوله در اینکه مدتی در اروپا مانده، دست او از خانه و اهل و عیال و مملکت خود کوتاه و به وضع ناگوار روزگار می‌گذرانیدند... آقای وثوق‌الدوله... دارای مقام ریاست وزرا شدند و طولی نکشید که بدون مشاوره با هم‌مسلمانان خود عقد قراردادی با دولت انگلیس نمودند مشتمل بر موادی که به عقیده هم‌مسلمانان بلکه وجوه ملت از برای مملکت مضر بود. فی‌الحقیقه همان قراردادی که پیشقراول استملاک و استعمار انگلیس است، قدیماً و حدیثاً از برای تصرف ممالک بعد از اعلان قرار داد. من که یکی از هم‌مسلمانان بودم غم مخالفت برافراشته وجوه مملکت همراهی کردند. بالاخره قرارداد کان لم‌یکن و آقای وثوق‌الدوله منفصل شدند و قهراً از ایران رفته مدت مدیدی در اروپا به‌سر بردند. برخلاف میل و طبع ایشان بود این توقف به مثل تبعید و حبس من... برای من محقق نیست که آیا آقای وثوق‌الدوله عالماً و عامداً خیانتی یا اقدام برخلاف، نسبت به مملکت در عقد این قرارداد نموده‌اند... احتمال می‌دهم بلکه مظنون به ظن قوی است که یا تمام علت یا جزء مهم علت این پیشامد از برای

من مخالفت همان قرارداد است که در نظر دارند آن را اجرا کنند... خداوند اسلام و ایران را از شر دشمنان خارجی و داخلی مصون فرماید.» (ص ۷۳ و ۷۴)

وجه دیگری از عرفان عملی مدرس، تدریس به یک مأمور علاقه‌مند به بحث علمی با اوست. مأموری به نام ناصر قلی خان جوانشیری برای مدتی زندانبان مدرس می‌شود. او اظهار علاقه به بحث با مدرس می‌کند. مدرس پس از اینکه از سابقه تحصیل او در این زمینه مطمئن می‌شود قبول می‌کند که در یک دوره هفت ماهه، روزانه حدود دو ساعت به او درس دهد. نتیجه این کار همین سه دفتری است که در کتاب «گنجینه خواف» طی ۱۲۰ جلسه آمده است. مدرس در دوران مأموریت این فرد بسیار راضی است و از اینکه فرصتی برای تدریس و بحث فراهم آمده خشنود است و در ۲۴ اردیبهشت ۱۳۱۰ و پس از یک‌سال‌ونیم که ناصر قلی خان جوانشیری تغییر می‌کند «موجب تأسف و تألم» او می‌شود.

مدرس از تعویض زندانبان خود «عباسقلی خان» که از «عیالات و بستگان و امور زندگی دستش کوتاه شده و شب و روز از صدمات روحی و جسمی هم متألم و آثار آنها از او مشهود می‌شد» خوشحال می‌شود و از خداوند عالم می‌خواهد که در «مقابل این صدمات و ناملایمات اجر دنیا و آخرت عطا فرماید.»

مدرس، مانند هر زندانی موحدی در سلول انفرادی خود سعی می‌کند با قرائت ذکر و دعا و سجده شکر، اوقات خود را پر کند. او در دوران زندان، فقط قرآن و مثنوی در اختیار داشته ولی همیشه مجاز به استفاده از آنها نبوده است و گهگاهی می‌توانسته از این دو استفاده کند.

حصر، تبعید و زندان در تاریخ معاصر ایران

حصر، تبعید، زندان و بدون حکم دادگاه صالح، مربوط به دوران استبداد خشن جوامع بشری است. پس از تأسیس حکومت‌های مشروطه و تفکیک قوا، این تحدیدها منسوخ شده است و همه چیز را قوه قضاییه کشورها و در واقع دادگاه‌های مستقل و صالح تعیین می‌کنند. ولی در کشور ما در دوران پس از مشروطه این شیوه‌های منسوخ همچنان ادامه داشته است. حصر و تبعید، برای جلوگیری از تغییر و حفظ وضع موجود است. فرض کنیم که میرزاتقی خان امیرکبیر به تبعید و شهادت دچار نمی‌شود، تغییر مورد نظر امیر در دستگاه حکومتی ناصرالدین شاه، تداوم حکومت قاجار را تا حال تضمین می‌کرد و ما بسیاری از گرفتاری‌های بعدی را نداشتیم ولی فقط استبداد خشن ناصرالدین شاهی و وابستگی آن به سفارتخانه‌های روس و انگلیس و دیکتاتوری عنان‌گسیخته شاه، انقلاب مشروطه و کودتای ۱۲۹۹ و دخالت بیشتر انگلیس و حذف قاجاریه را به دنبال داشت. اگر رضاخان پیشنهادهای مصدق و مدرس را می‌پذیرفت و به جای تغییر قاجاریه، پست نخست‌وزیری را با پشتیبانی مجلس ادامه می‌داد، توسعه ایران مقدور می‌شد. درحالی‌که با تبعید، حصر و شهادت مدرس و دیگر وطن‌پرستان دموکرات و حکومت فردی، عمر حکومت خود را کوتاه کرد و با بی‌آبرویی کشور را ترک نمود.

و اگر محمدرضاشاه، به جای کودتا و حصر و زندان مصدق، حرف او را می‌شنید، الان پسر او پادشاه قانونی مملکت بود و ما توسعه می‌یافتیم. در قرن ۲۱ و تداوم این شیوه در جمهوری اسلامی و حصر

بدون محاکمه قضایی، بسیار عجیب و غیرعادی است! حکومت قانونگرا، چرا از محاکمه قانونی شهروندان خود احساس خطر کند؟! تجربه ۳۰۰ ساله بشریت در کشورهای پیشرفته که تفکیک قوا، استقلال قوه قضاییه و وجود هیئت منصفه در دادگاهها را پذیرفته‌اند، دستاوردهایی داشته‌اند که ثبات و پایداری در جامعه آنها ایجاد کرده‌اند. ندیدن این تجربه علاوه بر اینکه ما را به دوران قرون استبدادی و دیکتاتوری می‌برد، زمینه‌های آسیب اجتماعی را افزایش داده و وحدت ملی و وحدت ملت - دولت را تخریب و پایداری نظام را آسیب‌پذیر می‌سازد.

شاید مناسب باشد در این مقطع زمانی که مبتلا به حصر و زندان، اپوزیسیون حکومت جمهوری اسلامی و اتفاقات روز غدیر هستیم و با استفاده از واقعه تاریخی تبعید، حصر، حبس و شهادت مدرس، برای عبرت و اجتناب از یک پدیده شوم و ضد حقوق بشر و تعالی جمهوری اسلامی به یک کشور قانون‌گرا و مراعات‌کننده حقوق بشر، مقایسه‌ای از این دو واقعه داشته باشیم.

حصر در جمهوری اسلامی

متأسفانه پدیده حصر - در واقع زندان بدون حکم دادگاه صالحه - در جمهوری اسلامی به یک شیوه جاری تبدیل شده است. نگاهی به شخصیت‌های معروفی که دچار حصر شده‌اند:

۱- آیت‌الله سیدحسن طباطبایی قمی در مشهد به مدت ۱۷ سال

۲- آیت‌الله سیدصادق روحانی به مدت ۱۵ سال

۳- آیت‌الله احمد آذری قمی به مدت ۱۵ ماه

۴- آیت‌الله منتظری به مدت ۵ سال و دوماه و ۱۲ روز

۵- آقای مهدی کروبی از ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ تاکنون

۶- آقای میرحسین موسوی از ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ تاکنون

۷- سرکارخانم زهرا رهنورد از ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ تاکنون

۸- دیگر محصوران در خانه‌های امن... که اطلاع دقیقی در دست نیست.

علاوه بر حصر افراد شاخص ذکر شده، اتفاقات منجر به قتل عده‌ای از زندانیان - قانونی یا غیرقانونی - از دوران اصلاحات ۱۳۷۶، نیز کم نیستند که در سطح ملی و بین‌المللی و نهادهای حقوق بشر جهانی، برای جمهوری اسلامی مشکلات زیادی فراهم کرده‌اند.

دستور شفاهی یا کتبی مسئولی و یا مصوبه شورای امنیت ملی - و حتی با عنوان حفاظت از جان محصوران!! - اصل و ماهیت عمل را عوض نمی‌کند. این شیوه محدودیت برای اپوزیسیون - موجه یا غیرموجه - مربوط به دوران استبداد خشن قرون وسطی است و در قرن حاضر، صرف‌نظر از هر وجهه‌ای که حکومت آن کشور داشته باشد امری مذموم، از موضع ضعف، قانون‌شکنی، قلدری و فقدان یک قوه قضاییه مستقل به‌شمار می‌آید.

ما شیعیان از این پدیده خاطره تاریخی تلخی داریم که بعضی از ائمه (ع) ما - موسی کاظم (ع) - علی‌النقی (ع) - حسن عسگری (ع) - و رزمندگان هاشمی و غیرهاشمی در دوران بنی‌عباس دچار این

محدودیت‌ها شدند و بعضی از آنها در دوران حصر به شهادت هم رسیدند. همچون نمونه مدرس که آمد. از خلفای بنی‌عباس و رضاشاه و محمدرضا شاه (حصر غیرقانونی مصدق در احمدآباد) انتظاری نیست. آنها نتیجه کار خود را دیدند و به‌سزای اعمال خود رسیدند و پیش‌بینی مدرس تحقق یافت و نظام شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله همچون نظام عثمانی مورد نظر مدرس دچار فروپاشی شد.

ازسوی دیگر در اوایل قرن بیست‌ویکم هستیم و در دوران گسترش وسیع تکنولوژی انتقال اطلاعات و ده‌ها تلویزیون فارسی زبان که وقایع ایران را روزانه رصد می‌کنند و همراه با هزاران سایت اینترنتی، به اطلاع مردم جهان می‌رسانند و به اذعان مکرر مسئولان رده بالای مملکت، دشمنانی جدی و مصمم داریم که قصد نابودی جمهوری اسلامی را دارند و به دنبال بهانه‌ای می‌گردند که منویات خود را عملی کنند. به بهانه‌هایی چون سلاح هسته‌ای، تروریسم، براندازی اسرائیل، حقوق‌بشر، موشک‌های دوربرد، دیگر سلاح‌های کشتار جمعی.

امروز تمامی جامعه روشنفکری و آگاه ما قضاوتی یکسان در مورد حصر میرزاتقی‌خان امیرکبیر، مدرس و مصدق داریم. همه هم‌عقیده هستیم که سفارتخانه‌های روس و انگلیس و بلاهت ناصرالدین شاه قاجار و درباریان رانت‌خوار و مفت‌خور و خوی استبدادی ناصرالدین شاه عامل تبعید و حصر و شهادت امیر بود. همه معتقدیم که شکایت‌های سفارت انگلیس و استبداد رضاشاه و کینه او مسبب تبعید، حصر، زندانی و شهادت مدرس بود و همه می‌دانیم که وحدت انگلیس، امریکا و دربار عامل کودتا و حصر مصدق بود. همه بر این عاملان که شریف‌ترین و وطن‌پرست‌ترین مردان تاریخ، را به حصر و حبس و شهادت کشاندند نفرین می‌کنیم و سرنوشت محتوم و غمگین آنها را شایسته‌شان می‌دانیم و زیان ملی و خسارت مردم را به گردن آنها می‌اندازیم.

بحث بر درست و غلط بودن حصر آقایان موسوی و کروبی و خانم رهنورد نیست، بحث بر شیوه این عمل حصر به جای محاکمه و زندان است. جمهوری اسلامی ادعای اقتدار و پشتیبانی مردم را دارد پس به چه دلیلی از محاکمه علنی این افراد نگران است؟ حاکمان جمهوری اسلامی هزینه زیادی برای این عمل غیرقانونی خود می‌پردازند. حتماً تعادلی در ذهن خود برای این هزینه سنگین با منافعی که می‌برند، برقرار کرده‌اند. ولی این تعادل چیست؟ آن چه چیزی است که این هزینه سنگین و عقب‌گرد به دوران استبداد و قرون وسطی و دوران قاجاریه و پهلوی‌ها را، توجیه می‌کند؟ حاکمان اگر از ضعف خود و قدرت محصورین رنج نمی‌برند، چرا آنها را در یک دادگاه علنی محاکمه نمی‌کنند؟ از دادگاه علنی و صالح گذشته، چرا در یک دادگاه در بسته - که معمول است - محاکمه نمی‌کنند و آنها را از حصر به زندان منتقل نمی‌کنند؟ تا حداقل حقوق یک زندانی رسمی را داشته باشند؟

آیا حاکمان عواقب و عوارض برخورد با دختران موسوی و رهنورد در روز غدیر را می‌توانند ارزیابی کنند؟

به فرازهایی از مصاحبه خانم زهرا موسوی با کلمه اشاره می‌کنیم:

- نگذاشتند که پایان‌نامه‌ای را دفاع کند.

- از دانشگاه معلق شدم.

- مهندس موسوی در حصر، ناراحتی قلبی پیدا کرد.

- در مقابل دوربین‌های مستقر خواسته‌اند که دختران را عریان کنند.

- بازرسی غیراخلاقی و کثیفی می‌خواستند انجام دهند.

- این خانم (نگهبان) در بیمارستان رفتار بسیار بی‌ادبانه داشت که پدرم را به حد سگته رساند.

- من اگر کیفم را بی‌اجازه اینها (نگهبان‌ها) از دست راست به دست چپ بدهم جان خودم و بچه‌ام در امان نیست.

- این چطور ملاقاتی است که قلب مریض پدر ما باید به حد مرگ و استرس تحمل کند.

- قطع حقوق بازنشستگی بابا (مهندس موسوی) از همان سال اول.

- از بس به پدرم روزنامه نداده‌اند به مأمورها گفته هزار روز روزنامه به من بدهکارید و یکبار خواب دیده که یک درخت روزنامه در حیاط روییده.

- پدرم خیلی به تغییر شرایط (انتخابات ۹۲) امیدوار است.

- ما امیدواریم این وضعیت تمام شود که دیگر شاهد رودررویی خواهر در مقابل خواهر و برادر در مقابل برادر، نباشیم و برخوردها بر مبنای تفنگ و ضربه و سیلی نباشد.

- از این همه دوستی و محبت دوستان و آشنایان و اطرافیان ممنون هستیم.

گزارش‌های رسمی و غیررسمی مبین این واقعیت‌هاست که:

۱- آقایان موسوی و کروی دچار بیماری‌های متعددی شده‌اند که چند بار قلب آنها مورد معاینه و مداوا قرار گرفته است.

۲- این سه نفر به دلیل کمی نور طبیعی دچار پوکی استخوان و کمبود سنتر ویتامین D و جذب کلیسم شده‌اند (بیماری عارضی زندان)

۳- حصر بسیار محدودکننده این آقایان و سرکارخانم رهنورد، افسردگی روحی و خستگی روانی - که امری عارضی است و شامل تمام کسانی در این شرایط می‌شود - شده‌اند.

۴- سن این افراد شرایط جسمانی و روانی و آسیب‌پذیری آنها را بیشتر می‌کند که عامل آن حصر است.

به لحاظ سیاسی و حقوقی:

۱- حصر بدون محاکمه، نقض قانون اساسی، نقض منشور حقوق بشر، نقض کنوانسیون‌های مربوطه می‌باشد.

۲- به لحاظ سیاسی ایران را جزء کشورهایی می‌آورد که با روش استبدادی اداره می‌شوند و تمایلی به اعمال قانون ندارد.

۳- حصر و محرومیت بالاترین مقامات سیاسی کشور توسط جناح رقیب، ایران را در ردیف کشورهایی چون شوروی زمان استالین و برژنف، برمه، الجزایر زمان بومدین، کره شمالی، کشورهای اروپای شرقی

زمان جنگ سرد و حاکمان جمهوری اسلامی را همردیف ناصرالدین شاه، رضاشاه و محمدرضاشاه قرار می‌دهد.

۴- در مذاکرات فعلی با گروه ۱+۵ و حتی آژانس انرژی اتمی، ایران را در موضع ضعف قرار می‌دهد اگرچه کشورهای غربی و روسیه و چین، هیچ‌گاه دغدغه حقوق بشر را به‌طور واقعی ندارد، ولی در شرایط کنونی، کشورهای غربی به دلیل فشارهای نهادهای مدنی و حقوق بشر کشورهای خود و جوامع ایرانی‌های مقیم خارج اقدام به ایجاد فشار مضاعف بر جمهوری اسلامی برای کسب امتیاز بیشتر خواهند کرد. حصر این سه نفر و سایر زندانیان را به عنوان یک ابزار فشار مطرح خواهند کرد.

۵- انتخابات خرداد ۹۲ و ایجاد امید به وحدت ملی و حل مسائل داخل و خارج، تبدیل به ناامیدی مجدد و بریدگی ۱۸ میلیون رأی‌دهندگان و ۱۵ میلیون کسانی که رأی نداده‌اند از جمهوری اسلامی خواهد شد.

۶- حل مشکل اقتصادی عملی نخواهد شد. جذب سرمایه خارجی، تقویت محیط کسب و کار، کاهش تورم و... بدون ایجاد یک فضای وحدت ملی که اولین قدم آن آزادی محصورین و زندانیان است، ممکن نیست.

راه‌حل‌های ممکن برای حل این معضل

به نظر می‌رسد که حل مسئله حصر این سه بزرگوار و حدود چند صد نفر زندانی سیاسی، رسانه‌ای، دراویش، اقلیت‌های قومی و مذهبی، در بین هیئت حاکمه موضوعی اختلافی است و آقای روحانی علیرغم قول و قرارهای انتخاباتی خودش، هم‌اکنون سکوت کرده و وعده به آینده و تثبیت وزرا و معاونان می‌دهد. جناح راست هم فقط حل سیاست خارجی و مشکل اقتصادی را واگذار کرده است، غافل از اینکه داخل و خارج به هم پیوسته و اهمیت داخل بسیار بیشتر از خارج است. تا در خانه آرامش و وحدت نباشد، توفیق در خارج به ثمر نخواهد رسید.

با این وجود، حصر این سه نفر و زندانی چند صد نفر افراد سیاسی و فرهیخته مملکت، همچون معضلی دامنگیر هیئت حاکمه می‌باشد. تداوم این شرایط، در داخل هیئت حاکمه، بیشتر به ضرر بخش اقتدارطلب است و در جامعه، به ضرر مردم. مسئولان قدرتمدار یکی از راه‌های زیر را انتخاب کنند و این معضل را به نفع منافع ملی، مصالح ملی و مصالح جناح خود حل کنند؛ اولویت به ترتیب زیر است:

- ۱- بهترین حالت؛ آزادی بدون قید و شرط محصوران و زندانیان است.
- ۲- برگزاری میزگردهای تلویزیونی با حضور محصوران و زندانیان از یک سو و طرف مقابل از سوی دیگر و شکافتن مسائل چهارسال گذشته.
- ۳- برگزاری یک دادگاه علنی و محاکمه محصوران.
- ۴- برگزاری یک دادگاه غیرعلنی برای محصوران و در صورت عدم تبریئه، تبدیل حصر به زندان و رعایت حقوق زندانیان.

مدرس از تعویض زندانبان خود «عباسقلی خان» که از «عیالات و بستگان امور زندگی دستش کوتاه شده و شب و روز از صدمات روحی و جسمی هم متألم و آثار آنها از او مشهود می‌شد»، خوشحال می‌شود و از خداوند عالم می‌خواهد که «مقابل این صدمات و ناملایمات، اجر دنیا و آخرت عطا فرماید.»
به مناسبت شهادت مدرس اذر ۱۳۹۳ و معرفی کتاب گنجینه خواف اذر ۱۳۹۳